

باسمه تعالی

رموز دل

غفلت از دل و مشاعر آن همان جهل به خود است که امام امیرالمؤمنین(ع) در رابطه با آن فرمودند: «مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ كَانَتْ بِيَعْرِ نَفْسِهِ أَجْهَلًا»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 233) هرکه به نفس خود جاهل باشد، به غیر خود نادان تر است. یا فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنِ سَبِيلِ النُّجَاةِ وَ خَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 233) هرکه نفس خود را نشناسد دور گردد از راه رستگاری، و بیندازد خود را در گمراهی و نادانی ها. و حال سلامت و حال مرض روح خود و احکام تکوینی مربوط به آن دو حال را نمی‌داند، آن‌جا که گرفتار مرض است، متوجه مرض خود و احکام تکوینی تخلفناپذیر آن نخواهد شد، و بدون آن‌که خود بداند از راه درست دور گشته و به راه انحرافی خواهد افتاد، و چون خود نمی‌داند، راه خود را درست می‌پندارد.

اولین جلوه‌ی روح «دل» است که جامع بوده و به صورت قوا ظهور می‌کند.

دل در مقام خود شئوناتی دارد مثل عشق و رجاء و خوف و ... و در هریک از جلوه‌هایش شأنی خاص دارد. در جلوه‌ی سمع می‌شنود، در جلوه‌ی عقل تعقل می‌کند و در جلوه‌ی خیال تخیل می‌نماید.

در حقیقت؛ دل در هر جلوه‌ای از جلوات خود، و به عبارتی با هر جلوه‌ای از جلوات خود به بخشی از حقایق و واقعیات هستی می‌رسد و به آن‌ها علم پیدا می‌کند. در جلوه‌ی سمع و با جلوه‌ی سمع به بخشی از حقایق هستی که مسموعات است نایل می‌شود و قس علی هذا.

.....

همچنین آنچه عقل می‌یابد، روی دل اثر می‌گذارد، یا دل را خائف و نگران، یا مشتاق و علاقه‌مند می‌کند.

این خود بهترین دلیل است بر این‌که یافته‌های مشاعر در عین حال که یافته‌های خود آن‌ها به حساب می‌آید، در اصل، یافته‌های دل است. دل است که با حفظ مرتبه‌ی اصلی خود و شئون مخصوص به خود در کسوت مشاعر تجلی می‌کند و یافته‌ها را می‌یابد، و از آنچه یافته و رسیده و درک کرده اثر می‌پذیرد و حال به حال می‌گردد.

وقتی دل از سلامت فطری برخوردار بود در طلب حقیقت‌ها خواهد بود و همین طلب فطری از خصوصیات خوب دل است و در مشاعر هم که جلوه‌های دل هستند ظاهر خواهد شد. و همه‌ی مشاعر ظاهری و باطنی از جمله عقل، هر کدام در جایگاه خود، در طلب و جستجوی حقیقت‌ها خواهند بود و به حقیقة الحقایق یعنی حق متعال و به مبدء و معاد و نبوت و به حقانیت رسول اکرم(ص) و ائمه‌ی طاهرین(ع) نایل می‌شود، و لزوم تبعیت از قرآن و عترت را می‌فهمد.

دل که مجلای اسمای حسناى خداى متعالی شد و اسماء الهی به اندازه‌ای که دل می‌تواند پذیرای آن باشد، در دل تجلی کرد، تجلیات اسماء در دل که در خصوصیات خود بسیار بالا، و به تعبیر صحیح‌تر، بالاترین خصوصیات خوب دل است که اصل و سرچشمه‌ی همه‌ی خوبی‌های آن است، در مشاعر نیز به ظهور می‌رسد و هرکدام از مشاعر ظاهری و باطنی به سهم خود و به تناسب خود و در حدّ خود از تجلیات اسماء بهره‌مند می‌گردد.

.....

با تجلی اسم «علیم» در دل، هم دل و هم
 مشاعر از درک بالا برخوردار می‌شوند، و امور
 پنهان به اندازه‌ای که دل پذیرای آن است برای
 آن مکشوف می‌شود و از جمله احوال انسان‌ها
 برای او مکشوف می‌شود به طوری که؛

کاملان از دور نامت بشنوند
 تا به قعر

باد و بودت در دوند

بلکه پیش از زادن تو سال‌ها

دیده

باشندت ترا با حال‌ها¹

حال تو دانند یکیک مو به مو

ز آن‌که پر

هستند از اسرار هو

با تجلی اسم «علیم» در دل، نور آن به
 مشاعر می‌رسد و ابوابی از علم برای آن‌ها باز
 می‌شود و چیزهایی را عقل و چشم و گوش آن‌ها
 می‌یابد که بر دیگران پوشیده است.

هست بر سمع و بصر مهر خدا
 در حجب بس

صورت است و بس صدا

آن چه او خواهد رساند آن به چشم

از

جمال و از کمال و از کرشم

و آنچه او خواهد رساند آن به گوش

از

سماع و از بشارت وز خروش

دل و مشاعر آن به اندازه‌ای که از سلامت
 خارج شود، از شأن خاص، کار خاص و اثر وجودی
 خاص خود باز می‌ماند، سلامت و مرض دل و مشاعر
 آن به تناسب آن‌ها است.

حرف حکمت

وقتی دل انسان گرفتار مرض‌ها و آفت‌ها
 شد؛ در عقل او که از جلوه‌های دل اوست نیز
 همان مرض‌ها به ظهور می‌رسد و عقل او هم عقل
 مریض می‌شود و نمی‌تواند کار خود را که نیل به

¹ - به چندین سال‌ها

.....

حقیقتها و تشخیص حق و باطل است انجام دهد و از رسیدن به حقایق چنانکه هست باز میماند و حق و باطل را از یکدیگر تشخیص نمی دهد.

کوردل با سمع و با جان و بَصَر می نداند
 دزد شیطان را اثر

قال علی(ع): «يَا بُنَيَّ إِنَّ مِنْ أَلْبَاءِ الْفَاقَةِ وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْقَلْبِ..» (بحار الأنوار ، ج1، ص: 88) فرزندم؛ از جمله بلاها تنگدستی است و شدیدتر از آن، مرض بدن است و از آن شدیدتر مرض دل است.

قال رسول الله ﷺ: «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ»؛ (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج1، ص: 73) بدترین کوری، کوری دل است.

قال الباقر(ع): «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ، قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَغْتَرُّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَ قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَالْخَيْرُ وَ الشَّرُّ فِيهِ يَغْتَلِجَانِ فَمَا كَانَ مِنْهُ أَقْوَى غَلَبَ عَلَيْهِ، وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مِصْبَاحٌ يَزْهَرُ فَلَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»؛ (بحار الأنوار ، ج67، ص: 51)

دلها بر سه گونه است: 1- قلب وارونه و واژگون که هیچ گونه ظرفیت برای فرا گرفتن خوبی ندارد و آن دل کافر است 2- قلبی که در آن نقاط تاریک و سیاه وجود دارد خوبی و بدی هر دو در آن راه دارد و با هم در کشمکش هستند هر یک از این دو قویتر شد او بر دل حکمفرما

.....

می‌شود 3- قلبی که کاملاً باز است و در او چراغ درخشانی است که تا قیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است.

خداوند خصوصیت دل بد را دلی می‌داند که بر آن قفل‌ها خورده و می‌فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ

قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»؛ (سوره محمد، آیه 24) آیا در

قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر قلب‌هایشان قفل‌هایی است که مانع تدبّر است. و یا می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ

وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي

الْقُرْآنِ وَحَدَّهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ

نُفُورًا». (سوره اسراء، آیه 46) ما بر قلب‌های

آن‌ها پرده افکنیم تا نتوانند آن را بفهمند،

و بر گوش‌هایشان سنگینی نهادیم و لذا چون

پروردگار یگانه‌ات را در قرآن مطرح کردی از

آن بدشان می‌آید و به آن پشت می‌کنند.

دان که هر شهوت چو خمر است و چو بنگ..... پرده‌ی

هوش است و عاقل زوست دنگ

خمر تنها نیست سر مستی هوش..... هر چه شهوانی

است بندد چشم و گوش

ترک شهوت کن اگر خواهی تو هوش..... ز آن‌که شهوت

باز بندد چشم و گوش

با به صحنه آمدن «هوای حاکم» بر دل و

عقل و سایر مشاعر، همه در اسارت آن قرار

می‌گیرند، هم دل از کاری که باید انجام دهد

باز می‌ماند، هم عقل و سایر مشاعر از کار خود

و نیل به سوی حقیقت باز می‌مانند و همه به

مقتضای هوا عمل می‌کنند.

.....

خداوند در قرآن به پیامبرش می‌فرماید:
 «فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا
 يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ...»؛ (سوره قصص، آیه
 50) ای پیامبر! این‌که سخن تو را نمی‌پذیرند به
 جهت آن است که برای آن‌ها این مهم است که به
 هوای خود برسند و نه به حقیقت. بنا به گفته‌ی
 مولی‌الموحدین(ع): «مَنْ كَانَ غَرَضُهُ الْبَاطِلَ
 لَمْ يُدْرِكِ الْحَقَّ وَ لَوْ كَانَ أَشْهَرَ مِنَ
 الشَّمْسِ». (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 71
 هرکه غرض او باطل باشد در نیابد حق را و هر
 چند حق از آفتاب روشن‌تر باشد.
 دل نباشد غیر آن دریای نور.... دل نظرگاه خدا،
 و آن‌گاه کور؟

در آیه 43 و 44 سوره فرقان می‌فرماید:
 «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ
 تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً، أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ
 يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ
 بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»؛

ای پیامبر! دیدی وضع و حال کسی را که
 معبود خود را هوای خود قرار داد؟ وقتی او
 چنین می‌خواهد، آیا تو می‌توانی وکیل او باشی
 و او را به راه راست هدایت کنی؟ یا گمان
 می‌کنی اکثر این کافران و مشرکان گوش شنوا
 دارند، یا عقل آنان کار عقلی که به دنبال
 حقیقت است انجام می‌دهند؟ آنان جز مانند
 چهارپایان نیستند، بلکه چون عقل خود را هم
 در خدمت هواهای خویش قرار داده‌اند از آن‌ها
 گمراه‌ترند. آری!

.....

تا هوا تازه است ایمان تازه نیست..... کاین هوا
 جز قفل آن دروازه نیست

لذا امام الموحدين(ع) فرمودند:
 «الْهَوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ»؛ (تصنيف غرر الحكم و
 درر الكلم، ص: 64) هوی دشمن عقل است. و لذا
 برای رشد عقل باید با هوی، مقابله کرد وگرنه
 هوی تنوع طلب پس از مدتی عالی ترین سخنان
 معنوی را کهنه می پندارد.

که من این را بس شنیدم کهنه شد..... چیز دیگر گو
 به جز آن ای عَضُد

چیز دیگر تازه و نو گفته گیر..... باز فردا زو
 شوی سیر و نفیر

دفع علت کن، چو علت خو شود..... هر حدیث کهنه
 پیشت نو شود

وقتی به پیروی از هوی دامن زده شد میل
 حیات و شعور برتر در انسان فرو می نشیند و او
 در یک بی خبری به سر می برد و مقاصد حیوانی روی
 می نمایند. لذا امام الموحدين(ع) می فرمایند:
 «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضْبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَهُوَ فِي

حَيِّزِ الْبَهَائِمِ»؛ (تصنيف غرر الحكم و درر
 الكلم، ص: 302) کسی که غضب و شهوتش بر او غلبه
 کرد، در جایگاه حیوانات قرار گرفته. این نوع
 انسان ها با کمک گرفتن از دل و عقل و از شعور
 و تدبیر با امکاناتی که به وجود می آورند،
 خواسته های بهیمی خود را کامل تر و اشکال آن
 را متنوع تر از حیوانات می کنند. وقتی دل
 به جای رفتن به طرف حق به جانبی دیگر رفت،
 حال چه به جانب داری میل فردی یا به جانب داری
 قبیله و حزب، دیگر همه چیز را تحت الشعاع خود
 قرار می دهد. در این صورت است که به تعبیر
 مولوی:

.....

عقل تو دستور و مغلوب هواست
 ره زن راه خداست

پس:

تا توانی بنده‌ی شهوت مشو..... در پی شهوت مکن
 جان را گرو
 ورنه شهوت خان و مانت برکند..... زنده‌ات در گور
 تاریک افکند
 وقتی شهوت به جای خود نشست و عقل به
 میدان آمد، انسان پای‌بند به حق می‌شود.
 چنانچه مولی‌الموحدین(ع) فرمود: «ثَمَرَةُ
 الْعَقْلِ لُزُومُ الْحَقِّ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر
 الکلم، ص: 53) ثمره‌ی عقل پای‌بندی به حق است.
 هین خَمَش شوتا بگوید شاه قُل..... بُلْبلی مفروش با
 این جنس گُل
 این گُل گویا است پر جوش و خروش..... بُلْبلا ترک
 زبان کن باش گوش
 این‌جاست که انسان در مقابل حق تماماً
 گوش می‌شود و می‌گوید:
 ز اندرونم صد خموش خوش نفس..... دست بر لب می‌زند
 یعنی که بس
 خامشی بحر است و گفتن همچو جو..... بحر می‌جوید
 ترا جو را مجو
 از اشارت‌های دریا سر متاب..... ختم کن و الله اعلم
 بالصواب
 فرمود: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ
 لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو
 الْأَلْبَابِ»؛ (سوره ص، آیه 29) قرآن کتابی است
 مبارک و پر برکت که به سوی تو نازل کردیم تا
 در آیات آن تدبّر کنند و اهل خرد از آن متذکر
 شوند. یعنی:

.....

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو..... از نبی لا عاصم
 الْيَوْمَ سَنُو
 در علو کوه فکرت کم نگر..... که یکی موجش کند زیر
 و زبر

و امام الموحدين(ع) در این رابطه
 می‌فرماید: «أَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ ظَنَّ أَنَّهٗ
 أَعْقَلَ النَّاسِ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم،
 ص: 77) احمق‌ترین مردم کسی است که می‌پندارد
 عاقل‌ترین مردم است.

چون که کرد ابلیس^{خو} با سزوری..... دید آدم را به
 تحقیر از خری
 که به از من سروری دیگر بود..... تا که او مسجود
 چون من کس شود؟

چنین پنداری مانع شد تا نور آدم را
 ببیند و از ظلمت خود به سوی آن نور سیر کند.
 در گلستان اندر آید اخشی²..... کی شود مغزش ز
 ریحان خرمی

جمله قرآن شرح خبث نفس‌ها است..... بنگر اندر
 مصحف، آن چشمت کجا است

حال به تعبیر امام الموحدين(ع): «مَنْ
 أَطَاعَ نَفْسَهُ فِي شَهَوَاتِهَا فَقَدْ أَغَانَهَا
 عَلَى هَلِكِهَا»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص:
 237) هرکس از نفس خود در میل‌های آن اطاعت کند،
 بر هلاکت آن کمک کرده. و «مَنْ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ
 ذَهَبَتْ بِهِ فِي مَذَاهِبِ الظُّلْمَةِ»؛ (هرکس نفس
 خود را آزاد بگذارد و آن را مهار نکند،
 نفس‌اش او را در راه‌های ظلمانی پیش می‌برد.

بتشکستن سهل باشد نیک سهل..... سهل دیدن نفس را
 جهل است جهل

.....

حضرت(ع) فرمودند: «مَنْ لَمْ يُجَاهِدْ
 نَفْسَهُ لَمْ يَتَلِ الْفَوْزَ» (تصنيف غررالحكم و
 دررالکلم، ص: 243)

(هرکس با نفس خود جهاد نکرد، هرگز به مقصد
 نایل نشده و فائز نگشت.
 غفلت از عهد ألت

انسان در عالم خواب و رؤیا، عالم
 بیداری خود را کاملاً فراموش می‌کند و از آن
 غافل می‌گردد به نحوی که گویی چنین عالمی
 نداشته و ندارد. وقتی در عالم خواب و رؤیا
 قرار می‌گیرد، همان را عالم خود می‌داند و اصلاً
 به یاد نمی‌آورد عالم دیگری داشته و دارد.
 همین‌که از خواب بیدار شد می‌فهمد عالم دیگری
 با وضع دیگر داشته که آن عالم، عالم اصلی او
 بوده و در عالم خواب و رؤیا از آن غافل بوده
 است. مثل اینکه انسان در حالی که دستش زخم
 است و می‌سوزد به خواب می‌رود و خود را در
 بوستانی سرسبز و سالم و راحت می‌بیند، یا مثل
 وقتی انسان خواب وحشتناکی می‌بیند و چون
 بیدار می‌شود اصلاً آن شرایط را نمی‌یابد.

این‌که در عالم خواب و رؤیا به‌کلی عالم
 بیداری و وضع خود در عالم بیداری را فراموش
 می‌کنیم، این پیام راه‌گشا را برای ما دارد که
 آیا در حالت بیداری دنیا که خود نوعی خواب و
 رؤیا است، عالم‌های دیگر را که قبل از این
 داشته‌ایم و الآن هم همان عوالم به جای خود
 محفوظ‌اند، به‌کلی فراموش نکرده‌ایم.

با دو دیده اول و آخر ببین

هین مباش

أعور³ چو ابلیس لعین

.....

آعور آن باشد که حالی دید و بس چون

بهائم بی‌خبر از پیش و پس

فراموشی عهد اَلَسْتُ از این جهت است که در این عالم هستیم و بقیه‌ی عوالم را به‌کلی فراموش کرده ایم، عوالمی که فراموش کرده ایم مثل عالم عهد و میثاق، عالم‌های اصلی ما بوده اند.

حقیقت ما چه در عالم خواب و رؤیا، چه در عالم بیداری، و چه در عالم‌های دیگر قبل از این، یکی است و نفس ناطقه یا قلب ما یک حقیقت واحد است، چیزی که هست این‌که در هر عالمی در مرتبه‌ی خاصی از مراتب وجود خود هستیم.

رسول خدا ﷺ در همین رابطه فرمودند:

«الْأَنَسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛ (بحار الأنوار، ج 66، ص: 306)

یا امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «أَلَا

مُنْتَبِهُ مِنْ رَقَدَتِهِ قَبْلَ حِينِ مَنِيَّتِهِ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 162) آیا کسی نیست قبل از این‌که وقت مرگش برسد، بیدار شود. اگر قبل از مرگ بیدار شود، وسعت حضور خود در عوالم را می‌یابد. و لذا حضرت(ع) می‌فرمایند: «الدُّنْيَا حُلْمٌ وَ الْإِغْتِرَارُ بِهَا نَدَمٌ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 135) دنیا خواب‌دیدن است و فریب آن را خوردن پشیمانی است.

گر هوا را بند بنهاده شود صیقلی را دست

بگشاده شود

آهنی کائینه‌ی غیبی بُدی جمله صورت‌ها در

او حاصل شدی

.....

کسانی که به طور عادی بیدارند در متن واقعیاتی هستند که خوابیده‌ها در عین این‌که در متن آن واقعیات قرار دارند به‌کلی از آن‌ها غافل و بی‌خبرند. بیداران واقعی هم در متن واقعیاتی هستند که ما به خواب‌رفته‌ها در عین آن‌که در متن آن واقعیات قرار داریم، به‌کلی از آن‌ها غافلیم. و معنی قول رسول خدا ﷺ که فرمود: «موتوا قبل أن تموتوا» بمیرید قبل از این‌که بمیرید. این است:

سِرِّ موتوا قبل موتِ این بود
 غنیمت‌ها رسد
 کز پی مردن

انسان قبل از تنزل به این عالم، در موطن اصلی خود در جوار خدا و شاهد «وَجْه او» بود، بین دل و جناب او عهد‌ها و میثاق‌ها بسته شد که همان میثاق‌های اُزلی ما است.

از دم حبالوطن بگذر مایست
 سوست جان زین سوی نیست
 که وطن آن

گر وطن خواهی گذر آن سوی شط
 راست را کم خوان غلط
 این حدیث

...همچنین حبالوطن آمد درست
 بشناس ای خواجه نخست
 تو وطن

حافظ نیز در رابطه با فطرت و میثاق اُزلی می‌گوید:

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب

مُهیمنا به رفیقان خود رسان بازم

هوای کوی تو از سر نمی‌رود آری
 دل سرگشته با وطن باشد
 غریب را

به گفته‌ی مولوی:

تو به هر حال که باشی می‌طلب
 می‌جو دائماً ای خشک لب
 آب

کآن لب خشکت گواهی می‌دهد
 سرمنبع رسد
 کو به آخر بر

.....

خشکی لب هست پیغامی ز آب
 مات آرد یقین این اضطراب
 کاین طلب کاری مبارک جنبشی است
 در راه حق، مانع کُشی است
 این طلب مفتاح مطلوبات تست
 سپاه و نصرت رایات تست

به لحاظ این‌که آنچه انسان داشته و از آن دور گشته در فطرتش هست، همیشه در طلب موطن اصلی و موطن شهود و وصال است. پس اگر کسی همت بلند داشته باشد و راهی را که خداوند تعیین فرموده با بصیرت بشناسد و دل را از اغیار به سوی مطلوب بکشد، خدای تعالی دل را پر از عشق خود می‌کند و او غرق در یاد و طلب موطن اصلی و موطن شهود می‌گردد. به گفته‌ی حافظ:

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق
 آن بود که جز ره این شیوه نسپریم
 قرآن در توصیف متقیان واقعی می‌فرماید:
 «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى؛ وَمَا لِأَحَدٍ
 عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى؛ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ
 رَبِّهِ الْأَعْلَى؛ وَلَسَوْفَ يَرْضَى»؛ (سوره الليل،
 آیات 18 تا آخر) یعنی «أتقی» آن‌کس که تقوای
 بالا است و عشق به شهود دارد چنان است که
 وقتی مال خود را به نیازمندان می‌دهد می‌خواهد
 خود را پاک و دل را از تعلقات آزاد گرداند،
 نه از آن‌ها که مال خود را به آن‌ها می‌دهد
 توقع عوض دارد، و نه از غیر آن‌ها، منظور او
 از این عمل فقط طلب شهود وجه پروردگار اعلای
 خویش است، و البته به زودی با دستیافتن به
 آرزوی خود، راضی می‌شود.

.....

آیات فوق حکایت از این حقیقت دارد که دل انسان با مجاهدت‌ها، هرچه از صفا و طهارت بیشتری برخوردار و از اغیار بیشتر منقطع باشد، احساس فراق و هجران و بی‌قراری‌اش شدت می‌یابد و شدیدتر طالب شهود و وصال می‌گردد تا به مرحله‌ی عشق و هیمنان برسد و احکام آن مرحله پیش آید. که به گفته‌ی حافظ:

عالم از ناله‌ی عشاق مبادا خالی که خوش
 آهنگ و فرحبخش نوایی دارد

فقط باید مواظب بود «طَلَبُ الْجَمْعِ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ خِدَاعِ النَّفْسِ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 140) جمع بین دنیا و آخرت از حيله‌های نفس اماره است. آری انسان در این دنیا گرفتار فراق و هجران است و توجه به آنچه داشته و از آن دور گشته در فطرتش هست و لذا همواره ناکام است، جز اوقاتی که خود را به چیزی به ظاهر تسکین دهد، ولی بالاخره در سر وجودش بی‌قراری ثابت است. این همان حالی است که حافظ در وصف آن گفت:

آنچنان مهر توأم در دل و جان جای گرفت که
 اگر سر برود، از دل و از جان نرود

آری! به فرمایش مولی‌الموحدین(ع) :
 «كَيْفَ يَدْعِي حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ حُبُّ الدُّنْيَا»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 141) چگونه ادعای محبت خدای را دارد کسی که محبت دنیا در دل او جای گرفته؟

خود را عاشق‌پنداشتن غیر از عاشق‌بودن است، آن‌که خود را عاشق می‌پندارد خود را در عالم و هم عاشق می‌سازد، خداوند از طریق وحی،

.....

اصل عشقی را که به ما آموخته است، یادآوری می‌کند. به گفته‌ی حافظ:

مشکل عشق نه در حوصله‌ی دانش ما است حل این
 نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

رئوس احکام عشق

1- طلب دائم: سالک با انصراف از همه چیز در همه‌ی احوال در طلب جناب او و طلب موطن اصلی خود و موطن شهود است. به گفته‌ی حافظ:
 دست از طلب ندارم تا کام من برآید
 یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید
 حضرت سجاد(ع) در مناجات المریدین به پروردگارشان عرضه می‌دارند:

«فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي»؛

ای معبود من؛ تویی مقصد و مطلوبم، نه غیر تو، و بیداری شب و بی‌خوابی من برای تو است، نه برای غیر، و روشنی چشم من لقای تو، و رسیدن به تو آرزوی من، و شوق من فقط به سوی تو، و شیدایی من در محبت تو، و دل‌باختگی من در هوای تو، و مقصود من رضای تو، و نیاز من شهود تو، و طلب من جوار تو، و اصل درخواست من قرب تو است... به قول حافظ:
 سخن آن است که ما بی تو نخواهیم حیات
 بشنو ای پیکِ خبرگیر و سخن باز رسان
 به گفته‌ی مولوی:

عشق آن شعله‌ست کاو چون بر فروخت هرچه جز
 معشوق باقی، جمله سوخت

تیغ لا در قتل غیر حق براند در نگر ز

آن پس که بعد لا چه ماند

ماند إِلَّا اللهُ، باقی جمله رفت شاد باش ای

عشق شرکت سوز زفت

.....

حضرت عرضه داشتند: «وَلَا لِسِوَاكَ
 سَهْرِي وَ سُهَادِي...»؛ و بیداری شبانگاهم
 برای تو است و نه برای غیر تو. حافظ می‌گوید:
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
 پیام آشنایی بنوازد آشنا را
 «وَلِقَاؤُكَ قَرَّةٌ عَيْنِي...»؛ و لقای
 تو همه‌ی امید من و نور چشم من است.
 دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن
 کوی او گدایی، بر خسروی گزیدن
 مولوی می‌گوید:

دیده بینا از لقای حق شود حق کجا هم راز
 هر احمق شود

حضرت عرضه داشتند: «وَوَضَّلْتُكَ مُنَى
 نَفْسِي...»؛ و رسیدن به تو آرزوی من است.
 حافظ می‌گوید:

بهای وصل تو گر جان بود خریدارم که جنس
 خوب مبصر به هرچه دید خرید

حضرت عرضه داشتند: «وَالَيْكَ شَوْقِي»؛
 شوق من و طلب من به سوی تو است. مولوی
 می‌گوید:

خُنْكَ آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
 به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

حضرت عرضه داشتند: «وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي
 وَ إِلَيَّ هَوَاكَ صَبَابَتِي»؛ و شیدایی من تنها
 در محبت به تو معنی می‌شود و آتش محبت تو
 سوزش جگر من است. حافظ می‌گوید:

واله و شیدا است دایم همچو بلبل در قفس
 طوطی طبعم ز شوق شکر و بادام دوست

یا مولوی می‌گوید:

پُرُّ و بال ما کمند عشق اوست موکشانش
 می‌کشد تا کوی دوست

.....

حضرت عرضه می‌دارند: «وَرْضَاكَ بُغْيَتِي وَ رُؤْيَتِكَ حَاجَتِي وَ جِوَارُكَ طَلِبَتِي»؛ و رضای تو هدف من است و رؤیت تو حاجت من و همنشینی با تو نیاز من است. حافظ می‌گوید:

مهر رخت سرشت من، خاک درت بهشت من
 عشق تو سرنوشت من، راحت من رضای تو

حضرت عرضه می‌دارند: «وَقُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي... وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»؛ و قرب تو اوج تقاضای من است، ... ای دنیا و آخرت من.

حافظ می‌گوید:

نعیم خلد چه باشد، وصال دوست طلب
 که حیف باشد از او غیر او تمنایی
 حضرت در قسمتی از دعا عرفه عرضه می‌دارند:

«إِلَهِي هَذَا ذُلِّي ظَاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ هَذَا حَالِي لَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ»؛ معبود من! این شکستگی من است که در پیشگاه تو آشکار است، و این حال پریشان من است که بر تو پوشیده نیست، رسیدن به تو را از تو می‌خواهم.
 زیرا به قول حافظ:

به رحمت سر زلف تو واقفم ورنه
 کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن

2- مجاهدت دائم

طلب دائم، مجاهدت دائم برای رسیدن به مطلوب را در پی دارد. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ

.....

تَفْلِحُونَ؛ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ
 اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ
 حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ
 الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ
 الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ
 عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا
 الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ
 الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»؛ (سوره حج، آیات 77
 و 78) ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجود
 کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب
 انجام دهید باشد که رستگار شوید؛ و در راه
 خدا چنانکه حق جهاد اوست جهاد کنید، اوست که
 شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما
 سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم
 نیز چنین بوده است او بود که قبلا شما را
 مسلمان نامید و در این قرآن نیز همین مطلب
 آمده است تا این پیامبر بر شما گواه باشد و
 شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا
 دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید او
 مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یاورى.
 به قول حافظ:

عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است
 پیش آهوی این دشت شیر نر برمید
 مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
 به راحتی نرسید انکه زحمتی نکشید

فرمود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
 لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ
 الْمُحْسِنِينَ»؛ (سوره عنكبوت، آیه 69) و کسانی که
 در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را

.....

بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

آیه فوق می‌فرماید: خدای متعال کسانی را که از راه صحیح به مجاهدت دائم و صادقانه می‌پردازند، با اشارت‌های ربوبی به راه‌های وصول به مقصد هدایت می‌کند، جمله‌ی «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» در آخر آیه، به این معنی خبر می‌دهد که نظر پروردگار همیشه همراه مجاهدت‌کنندگان است، پس از مجاهدت سخت و طولانی در طریق طلب نباید خسته شد، تا بالاخره ابواب الطاف الهی باز شود و مجاهدت‌کنندگان به جوار جناب او راه یابند.

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

3- طاعت دائم

سومین رئوس از رئوس احکام عشق به خدا، طاعت دائم است.

سالك واقعی که برای نیل به مطلوب، همیشه مجاهدت دارد، در مجاهدت خویش از خدا اطاعت دائم می‌کند و در مجاهدت خویش به صراط مستقیم که از جانب خدای متعال ارائه شده است التزام دارد.

عاشقان را بر سر خود حکم نیست هرچه

فرمان تو باشد آن کنند

قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ

الْهُدَىٰ وَأْمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (

سوره انعام، آیه 71) بگو هدایت‌خداست که هدایت

واقعی است و دستور یافته‌ایم که تسلیم

پروردگار جهانیان باشیم.

.....

یا می‌فرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ»؛ (سوره بقره، آیه 120) و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند مگر آن‌که از کیش آنان پیروی کنی بگو در حقیقت تنها هدایت‌خداست که هدایت واقعی است. در این آیه نیز به اهل طلب می‌فرماید: در مجاهدت خود منحصرأ از راهی که خدای متعال به آن هدایت کرده و به رسول اکرم ﷺ و وحی فرموده، حرکت کنند.

زیرا به جز راه حق، هر راهی، راه شیطان است و لذا فرمود: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُّهْتَدُونَ»؛ (سوره اعراف، آیه 30) گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است زیرا آنان شیاطین را به جای خدا دوستان خود گرفته‌اند و می‌پندارند که راه‌یافتگانند.

و یا فرمود: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»؛ (سوره نور، آیه 52) و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند از آنانی است که در رسیدن به مقصد حقیقی کامیاب شدند.

و یا فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»؛ (سوره محمد، آیه 33) ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و از

.....

پیامبر اطاعت نمایند و کرده‌های خود را تباه
 مکنید. به گفته‌ی حافظ:

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست در صراط
 مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
 یا می‌فرماید:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق
 بدرقه‌ی رهت شود همت شحنه نجف

بنا به قول حضرت مولی‌الموحیدین(ع): «
 طُوبَى لِمَنْ حَافِظٌ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ»؛ (تصنیف
 غرر الحکم و درر الکلم، ص: 181) خوش به حال کسی
 که محافظت و مداومت بر طاعت پروردگارش دارد.
 و نیز فرمودند: «أَعْقَلُكُمْ أَطْوَعُكُمْ»؛ (تصنیف
 غرر الحکم و درر الکلم، ص: 52) عاقل‌ترین
 شما، مطیع‌ترین شما است.

4- ذکر دائم

از دیگر رئوس احکام عشق، ذکر دائم است
 که در اثر طلب دائم و مجاهدت دائم و طاعت
 دائم حاصل می‌شود. لازمه‌ی عشق و طلب آن است که
 دائم به یاد معبود باشد. معشوقِ مطلوبی که
 همیشه حاضر است و عاشقِ طالب در محضر اوست،
 لکن گرفتار هجرانی است که پیش آمده است.
 دورم به صورت از در دولت سرای تو
 لیکن
 به جان و دل ز مُقیمانِ حضرتم

قرآن می‌فرماید: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ
 تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
 بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛ (سوره اعراف، آیه 205) و در دل خویش پروردگارت را
 بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس از درون
 یاد کن و از غافلان مباش.

.....

آیه‌ی فوق به ذکر دائم و اجتناب از غفلت تذکر می‌دهد.

امیرالمؤمنین(ع) در نصیحت به فرزند خود هنگام وفات می‌فرمایند: «وَكُنْ لِلَّهِ ذَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ (بحار الأنوار، ج 75، ص: 100) ذکر دائم، یعنی باطناً و با جان و دل، همواره به یاد خدای متعال بودن و این برای کسی که در غم غربت به‌سر می‌برد، آرامش دل است و به همین جهت فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ (سوره رعد، آیه 28) بدانید دل با یاد او آرام می‌گیرد. و علی(ع) فرمودند: «الذِّكْرُ مُجَالَسَةُ الْمَحْبُوبِ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 189) ذکر، مجالست با محبوب است. از جمله در حدیث قدسی داریم: «أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي»؛ (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص: 60) من همنشین کسی هستم که یاد من باشد.

آن خوش‌خبر کجاست که این فتح مژده داد
 تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

و نیز در حدیث قدسی فرمود: «ابْنُ آدَمَ إِذْ ذُكِرَ فِي نَفْسِهِ أَذْكَرُكَ فِي نَفْسِي»؛ (وسائل الشیعة ج : 7 ص : 159) ای فرزند آدم! مرا در باطن خویش یادکن تا تو را نزد خود یاد کنم. وقتی یاد بنده در نزد پروردگارش واقع شود چه غوغایی در جان بنده پدید می‌آید.

من به گوش خود از دهانش دوش

سخنانی شنیده‌ام که می‌پرس

لب لعلی

سوی من لب چه می‌گزی که مگوی

گزیده‌ام که می‌پرس

.....

آری؛ حضرت باقر(ع) فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ (أمالی المفید، ص: 310) بنده‌ی مؤمن که به ذکر خدا مشغول است، دائماً در نماز است.

مقام صدق در توحید و در عبادت پس از توجه به خصوصیات دل و پس از ذکر رؤس عشق، لازم است این رساله‌ی مختصر را با توجه به صدق در عبودیت و برکات آن به پایان بریم.

آیات و روایات از صدق در توحید و صدق در عبادات خبر می‌دهند.

قرآن می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ (سوره بقره، آیه 177) نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و یا مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با وجود دوست داشتنش به

.....

خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و بینوایان، و در راه آزادکردن بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بستند به عهد خود وفاداراند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند، آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند.

جمله‌ی آخر آیه به وضوح می‌گوید: آن‌هایی که خصوصیات توحیدی و عبودی مذکور را دارند، آن‌هایی هستند که راست می‌گویند.

صدق در اینجا؛ یعنی صدق با خدا در مقام توحید و عبودیت و این‌که آن خوبان، در دعوی توحید و عبودیت خود، به خدای متعال راست می‌گویند.

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز..... کز سر
 صدق می‌کند شب همه شب دعای تو
 به قول مولوی:

پس چنان کن فعل خود کان بی زبان باشد
 اُشهد گفتن و یمن بیان
 تا همه تن عضو عضوت ای پسر گفته باشد
 اُشهد اندر نفع و ضرر
 رفتن بنده پی خواجه گواست که منم
 محکوم و این مولای ماست

و لذا امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «
 الْمُحْسِنُ مَنْ صَدَّقَ أَقْوَالَهُ أَفْعَالَهُ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 153) آن‌هایی که در مقام احسان و توحید عبودی هستند افعالشان گفته‌هایشان را تصدیق می‌کند.

و نیز حضرت می‌فرماید: «الْصِّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ»؛ (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: 218) صدق موجب جمال باطنی و روحی انسان و عامل حفظ ایمان است، به

.....

طوری که حضرت سیدالشهداء در دعای عرفه از خداوند تقاضا می‌کنند: «وَ أَقِمْنِي بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ»؛ خدایا! مرا به صدق در بندگی خودت در پیشگاهت ثابت نگه‌دار، به طوری که بتوانیم صادقانه بگوییم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، زیرا صدق موجب قرب به حق می‌شود و حجاب‌های بین عبد و رب را مرتفع می‌سازد و در همین راستا در مناجات شعبانیه تقاضا می‌کنی: «إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَ لِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ»؛ پروردگارا! قلبی به من ببخش که شوق آن، آن را به سوی تو نزدیک کند، و زبانی عطایم کن که صدق آن، آن را به سوی تو بکشاند.

قرآن در وصف قیامت می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (سوره مائده، آیه 119) خدا فرمود این روزی است که راستگوییان را راستی‌شان سود بخشد، برای آنان باغ‌هایی است که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند، این است رستگاری بزرگ. نتیجه‌ی صدق آن است که محل ابدی انسان، همان صدق می‌شود که قرآن در باره‌اش فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ»؛ (سوره قمر، آیات 54 و 55) در حقیقت مردم پرهیزگار در میان باغ‌ها و نهرها، در قرارگاه صدق، نزد ملکی توانایند.

.....

می‌فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ (سوره عنكبوت، آیات 2 و 3) آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند، و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را نیز معلوم دارد.

پس شرایط روشن‌شدن کذب از صدق، شرایط اثبات ایمان حقیقی از غیر حقیقی است. زیرا به گفته‌ی مولی الموحیدین(ع): «طلب المراتب و الدرجات بغير عمل جهل»؛ طلب مراتب و درجات بالا بدون عمل‌کردن، جهل است. به گفته‌ی مولوی:

ز امتحانات قضا ایمن مباش هان ز

رسوائی بترس ای خواجه تاش

بلعم باعور و ابلیس لعین ز امتحان آخرین

گشته مهین

زانکه بودند ایمن از مکر خدا کامتحان‌ها

رفت اندر ما ماضی

عاقبت رسوائی آمد حالشان هم شنیده باشی

از احوالشان

مشکل همه‌ی ما در ناتوانی از امتحان به

جهت تبعیت از انانیت و پیروی از هوای نفس

است و این منحصر به ابلیس و بلعم باعورا

نیست. به گفته‌ی مولوی:

صد هزار ابلیس و بلعم در جهان همچنین

بوده است پیدا و نهان

.....

پس به گفته‌ی امیرالمؤمنین(ع): «يَنْبَغِي
 لِلْعَاقِلِ أَنْ لَا يَخْلُوَ فِي كُلِّ حَالَةٍ عَنِ
 طَاعَةِ رَبِّهِ وَ مُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ»؛ (تصنيف غرر
 الحكم و درر الكلم، ص: 184) شایسته‌ی انسان عاقل
 این است که در تمام حالات از اطاعت پروردگار
 خود و از جهاد با نفس خویش غفلت نکند.

بی‌شک این ترک هوا تلخی ده است
 لیک از تلخی
 بُعد حق به است

گر جهاد و صوم سخت است و خشن
 لیک این بهتر ز
 بُعد ای ممتحن

رنج کی ماند دمی کآن ذوالمنن
 گویدت چونی
 تو ای رنجور من

حضرت سجاد از خدا تقاضا می‌کنند: «... وَ

اقْبِضْ عَلَي الصَّدْقِ نَفْسِي»؛ (صحیفه‌ی سجادیه،
 دعای 54) مرا در حالی که در موقف صدق هستم،
 قبض روح کن.

«و السلام»